



تخت جمشید

دکتر سعیف الدین قائم مقامی

طبع

از اسم بنای تخت جمشید در قبل از حمله اسکندر بسایران اطلاع صحیحی در دست نیست. نخستین بار یونانیان آنرا «پرسای» یا شهر پارسیان «پرسپولیس»، یعنی ویران کننده شهر ها، «پرسپولیس» و غیره نامیده‌اند و اروپائیان هنوز اسم اخیر را بکار می‌برند. در کتب باستانی و فارسی کنونی و عربی هم تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد نام دیگری جز تخت جمشید برای این محل ذکر نشده و قدیمترین اثری که در آن اسم تخت جمشید آمده فارسنامه ابن بلخی است که مردوط بقرن پنجم هجری می‌باشد.





حال باید دید نام «تخت جمشید» چیست و مبنی چه مقاصد و معانی‌یمی است؟ نام تخت جمشید از دو کلمه «تخت» و «جمشید» تشکیل شده که هر یک معرف قسمتی از تاریخ، فرهنگ، تمدن، مذهب و سلطنت ایران می‌باشدند بدین معنی که کلمه تخت را نباید تنها به معنی امروزی گاه، نشیمنگاه یا کرسی که از آن کامات تخته، تخت خواب، رو تختی، پاتختی، پایتخت و غیره را ساخته اند دانست همچنین نباید آنرا از نظر نام‌شناسی Toponymie با آنچه در زبان فرانسه Plateau Du Milieu می‌خوانند و در لاتین اسم Mediolanum گرفته و در زبان فارسی بشکل و به معنی میدان و یا بصورت «میلان» در آمد اشتباه کرد بلکه تخت همیشه صفة بزرگ مقدسی بوده که در آن نمودات لایزال الهی بشکل و در هیبت برآزنه پادشاهی ظاهر می‌شده و بهمین مناسب همیشه در ایران شاه را ظلل الله می‌گفتند و مقام او را از خدا جدا نمیدانستند پس تخت فقط کرسی سلطنت و یا پایتخت نبوده بلکه مکان و مقام مقدسی بوده که عظمت در گاه الهی و مرکزیت قدرت پادشاهی در آنجا جمع می‌گردیده و فرایزدی و افسر شاهی بر تارک پادشاهی قرار می‌گرفته و چنین مکان و مقامی بننا چار عبادتگاه همگان بوده است و شاهان هخامنشی ترجیح داده اند در جوار چنین حرم مطهری بخاک سپرده شوندو کسانی که تخت جمشید را تنها گورستان شاهان هخامنشی و یا معبد تصور کرده اند بدون شک راه ناصواب رفته و اشتباه نموده اند.

در میان اسامی فراوانی که با کلمه «تخت» همراه هستند و از نام گزاریهای جدید نبوده بلکه سوابق تاریخی و دینی آنها بچندین هزار سال و بدور سلطنت کیانیان نیز میرسد، میتوان از تخت سلیمان و تخت بلقیس در جنوب شرقی آذربایجان نامبرد که آتشکده آذربایجانی شهر گزنه که عربها آنرا شیز

۱ — دوباره وجه تسمیه و اهمیت دینی و تاریخی بنای آتشکده آذربایجان و شهر شیر در کتب باستان مثل بنده هشن فرگرد ۱۷ خرده اوستا، گاتهها، یشتها، یستا، یونکرت، مینو خرد وغیره بتفصیل مطالبی ذکر شده و نوادرسوی نیز خون داستان بشاهی رسیدن کیفسرو در شاهنامه بعضه از تباطط دین و سلطنت در آن مقام و مکان اشاره کرده است.

بعده در صفحه مقابل





نامیده اند در آنجا قرار داشته ولی بدلاً ائل سیاسی جهت حفظ آثار دینی احتمالاً در اوائل دوره اسلامی تغییر اسم داده و مانند قبر کوروش که قبر مادر سلیمان گردیده بنام تخت سلیمان و تخت بلقیس درآمده است.

باری از تحقیقاتی که تا کنون بعمل آمده چنین بر می‌آید که همانطور که تخت جمشید پایتخت دینی شاهان هخامنشی بوده تخت سلیمان و شهر شیز نیز پایتخت دینی سلاطین اشکانی و ساسانی بوده است و اگر بخواهیم مقایسه آنان پرداخته و درباره هر یک از اسماء و اماکنی که نام آنها با تخت همراه میباشند مانند تخت طاقدیس، تخت کوهر در دو کیلومتری جنوب نقش رستم در فارس، تخت منظر در نیشاپور، تخت محل دراراک وغیره ببحث پردازیم مشنوی هفتاد من کاغذ شود.

اما جزء دوم از اسم تخت جمشید نام جمشید بزرگترین پادشاه سلسله پیشدادی است که با آداب، رسوم و سنتی که بر جای گذاشت بنیاد ملت و سلطنت ایرانی را استوار کرد و تمدن و فرهنگی در زمان خویش بوجود

مسعودی فیز در کتاب التنبیه والاشراف در اوائل سده چهارم هجری مینویسد که پایتخت تابستانی پادشاهان اشکانی در شهر شیز بوده و در روز گاودی در آنها آثار شکفت انگیز ساختمانها و نقاشیها بار نگاهی گوناگون از صور افلاک و ستارگان و عالم و هر چهار او است از خشکی و دویا و آبادانی و گیاه و چانور و چیزهای شکفت آور دیگر هنوز وجود داشته و در این شهر آتشگاهی بزرگ بوده که آنرا آذرخش یعنی «آتش نیک» میکفته اند. (ص ۹۵ چاپ لندن) این خردابه مینویسد آذرگشتب در شیز قرار دارد و آنرا نزد مهوس مژلتی بزرگ میباشد و هر گاه یکی از پادشاهان آنان بشاهی میرسید از مدان پیاده برویارت آذرگشتب می‌آمد. (ص ۱۱۹-۱۲۰ چاپ لندن)

در زمان ساسانیان که بنیاد سلطنت آنها بر حمایت از دین ژرتشت استوار بود آتشکده آذرگشتب با وحش شهرت و عظمت خویش رسید و همواره ندور و هدایتی از طرف پادشاهان به آنجا فرستاده شد بطوط دیگر که طبری و دیگران نوشتند بهرام پنجم قبل از چنگ باز کان خور که در آن سوی کوههای قفقاز بودند باین آتشکده رفت و نیایش کرد و پس از شکست ترکان همه چواهرا تی را که در تاج خاقان آنها بکار رفته باشمیسری که بزرگ کوهر مرخص گردیده بود به آتشکده اهدا نمود. خسرو پرویز نذر کرده بود اگر موفق بغلوب کردن بهرام چوبین شود ذینت های زرین و هدایای سیمین به آتشکده آذرگشتب نیاز کند و پس از موفقیت بنذر خویش عمل کرد.





آورد که آباء و اجداد بسیاری از مردم متعدد امروزی از آن بی بهره بودند. حال چون اسم او در کتب مورخان یونانی بعد نیامده آیا باید از این صرفنظر کرد و یک دوره تاریخ پرافتخار ایران و قسمتی از تاریخ تمدن بشری را بدست فراموشی سپرد و آنرا افسانه دانست؟ آیا باید قدیمترین ادوار سلطنت ایران را تنها ادوار ماد و پارس دانست؟ آیا باید نام جمهوری‌پهلوی از روی کهن‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران برداشت و نامی تازه با آن گذاشت؟ قضاوت بیشتر در این باره را بوجودان پاک خوانند کان محترم می‌گذارد.

در اینجا لازم میداند یادآور شود که در دو قرن اخیر عده‌ای از خاور شناسان که نمی‌توانستند منکر حقیقت وجود سلسله کیانیان در ایران گردند کوشش بعمل آورده‌اند تا سلاطین سلسله هزبور را با پادشاهان هخامنشی تطبیق دهند و مثلاً کیخسرو را همان کوروش کبیر معرفی نمایند. امداد اشمند بزرگ دانمارکی گریستن سن در ضمن پژوهش‌های پرارزش خود در کتاب کیانیان نشان داده است که میان کیانیان و هخامنشیان رابطه‌ای وجود ندارد و بعقیده وی کیانیان یکدسته از شاهان محلی مشرق ایران بوده‌اند که قبل از زرتشت در قسمتی از ایران فرمانروائی می‌کردند و آخرین آنها ویشتاپ همزمان زرتشت بوده است. در اینصورت تاریخ حکومت پادشاهی ایران چند قرن بعقب بر می‌گردد^۱ و کتب مذهبی و غیر مذهبی پهلوی نیز مؤید چنین مطلبی می‌باشد.

پرتوال جامع علوم اسلامی

۱- ماتوجه خوانندگان در این مورد به مقاله نفیس استاد ذی‌بیح الله صفا در شماره بردسی‌های تاریخی قبل این مجله جلب می‌کنیم.

